

روایتی از بانوانی که در آرزوی مادر شدن با هزینه‌های گزاف درمان، عوارض دارو و مشکلات روحی دست و پنجه نرم می‌کنند

در جست‌وجوی مادری



شهربانو

شنبه
۲۲ آذر ۱۴۰۰
۸ جمادی الاول ۱۴۴۲ شماره ۳۵۵۳

(۴)



روایت این شماره شهربانو درباره کسانی است که در پی یک آرزوی شیرین، دار و ندارشان را وسط گذاشته‌اند و هنوز پس از سال‌ها، بخشی از پازل زندگی‌شان ناتمام مانده است. این افراد مادران بالقوه‌ای هستند که تقدیر دامنشان را سبز نکرده است و بعد از بارها درمان با هزینه‌های گزاف، نتیجه منفی گرفته‌اند و گمان می‌کنند که آغوش آن‌ها دیگر فرزندشان را حس نمی‌کند و برای همیشه خالی می‌ماند. هزینه‌های سنگین درمان ناباروری و نبود حمایتی مفید از این زوج‌ها، علاوه بر مشکل ناباروری، دردهای دیگری مانند بدهی و قسط و قرض را نیز به آن‌ها تحمیل کرده است. این اواخر زیاد گفته‌اند و شنیده‌ایم که شاخص‌های جمعیتی کشور رکوردهای نگران‌کننده‌ای را ثبت کرده است و پیش‌بینی می‌شود حدود ۱۰ تا ۱۵ سال آینده، نرخ رشد جمعیت صفر درصد و سپس به نرخ رشد منفی جمعیت برسیم. از سوی دیگر، همواره دولتمردان بر فرزندآوری بیشتر تأکید دارند. بنابراین نبود حمایت مالی از این افراد نشان از خلأ و تناقض میان سیاست‌ها و چیزی است که در عمل اتفاق می‌افتد.



عکس: نژادینا است

طب سنتی و هر نوع نذر و نیازی که فکرش را بکنیم کرده‌اند تا دامنشان سبز شود، اما تلاش‌هایشان بی‌نتیجه مانده است، مانند آدمی که مدت‌ها مسیری طولانی را بدود، اما به مقصد نرسد، همان قدر خسته، همان قدر مستأصل و به همان اندازه ناامید.

✚ سکوت در عین همدردی

کنار دیوار و زیر تابلوی مرکز درمان ناباروری ایستاده، کیفش را روی پله و کنار ساک دستی لباس و وسایلشان گذاشته است. شوهرش روی پله نشسته، آرنج دست‌ها را به زانوهایش تکیه داده است و با تسبیحی سفید ذکر می‌گوید. به قول خودشان، هر جای مملکت را که بگویی، برای درمان ناباروری اش رفته است. هزار جور نذر و نیاز کرده و گیاه‌ها و جوشانده‌هایی که مانند زهر تلخ و بدمزه بوده، خورده است.

می‌کند که شاید دیگر هیچ وقت خریدار آن‌ها نباشد. چند نفس عمیق می‌کشد و به راه ادامه می‌دهد. به جای ویتترین مغازه‌ها، چشمانش را به رهگذران می‌دهد و دختری را می‌بیند که مادر موهایش را بافته و دست‌های لاک‌زده کوچکش را محکم به دست گرفته است تا از خیابان عبور کنند. او گوشه‌ای از پیاده‌رو ایستاده و مبهوت این مادر و کودک شده است. چقدر دلش می‌خواست یک بچه داشته باشد. دختر یا پسر بودنش مهم نیست. تنها بچه‌ای باشد که او را مادر صدا کند، مانند همه بچه‌ها بازگوشی کند و برایش بیدار خوابی و خستگی‌های شیرینی را به ارمغان بیاورد. این قصه همه بانوانی است که به معنای واقعی کلمه، همه خصوصیات مادرانگی را دارند، اما فرزندی ندارند که این محبت را به او ابراز کنند. هزار و یک جور درمان علم پزشکی،

فرض کنید بعد از چند ماه که خودش را گوشه خانه حبس می‌کند، حالا کمی بهتر است، اما هنوز هم از جمع و میهمانی فراری است. دلش می‌خواهد مدتی هم که شده تنها باشد. دوران سختی را می‌گذراند که کمتر کسی قادر به درک آن است. تصمیم می‌گیرد کمی قدم بزند و حواسش را پرت جزئیاتی کند که شاید حالش را بهتر کند. اما ناگهان جلو ویتترین یک مغازه ترمز می‌کند. آن کفش‌های کوچک آبی‌رنگ و لباس‌های ظریفی که اندازه یک نوزاد است، ته دلش را خالی می‌کند. چند دقیقه با حسرت به وسایلی نگاه

